

متن پرسش

من تا حالا چند بار تلاش کردم ولی نتونستم خود ارضایی را ترک کنم چه راهکاری برام دارید؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: اولاً: سعی کنید خودتان با دست خودتان مسیر گرفتاری خودتان را فراهم نکنید و آن نگاه کردن به جنس مخالف است، حتی به صورت او نباید نگاه کرد چه رسد بخواهید به آن عکس‌های مستهجن نگاه کنید و صورت‌های قدرتمندی را به جان خود بیندازید که مجبور شوید با خودارضایی فشار آن صور را بر خود کم کنید. ثانیاً: اگر جلو خود را گرفتید و به آن عکس‌ها و فیلم‌ها نگاه نکردید، بعد از مدتی آن چنان قدرت صورت‌های ذهنی آن‌ها در تحریک شما کم می‌شود که تصورش را هم نمی‌کردید که چنین عفتی در شما هست، در آن حد که گویا اصلاً زنی در عالم وجود ندارد که شما طالب ارتباط با او باشید. در این سن به این «عفت» فکر کنید که سخت به آن نیاز دارید. حتماً در جریان صحبتی که با علامه محمدتقی جعفری «رحمة الله علیه» شده، هستی که از ایشان می‌پرسند چی شد که به این کمالات رسیدید؟!!

ایشان در جواب خاطره ای از دوران طلبگی تعریف میکنند و اظهار می‌کنند که هر چه دارند از کراماتی است که بدنبال این امتحان الهی نصیبشان شده: ما در نجف در مدرسه صدر اقامت داشتیم. خیلی مقید بودیم که در جشن‌ها و ایام سرور، مجالس جشن بگیریم و ایام سوگواری را هم، سوگواری می‌گرفتیم. یک شبی مصادف شده بود با ولادت حضرت فاطمه زهرا (س) اول شب نماز مغرب و عشا می‌خواندیم و یک شربتی می‌خوردیم آنگاه با فکاهیاتی مجلس جشن و سرور ترتیب می‌دادیم. یک آقای بود به نام آقا شیخ حیدر علی اصفهانی، که نجف آبادی بود، معدن ذوق بود. او که می‌آمد من به الکفایه، قطعاً به وجود می‌آمد جلسه دست او قرار می‌گرفت.

آن ایام مصادف شده بود با ایام قلب الاسد (۱۰ الی ۲۱ مرداد) که ما خرماپزان می‌گوییم. نجف با ۲۵ و یا ۳۵ درجه خیلی گرم می‌شد. آن سال در اطراف نجف باتلاقی درست شده بود و پشه‌هایی بوجود آمده بود که عرب‌های بومی را اذیت می‌کرد ما ایرانی‌ها هم اصلاً خواب و استراحت نداشتیم. آن سال آنقدر گرما زیاد بود که اصلاً قابل تحمل نبود. نکته‌ی سوم این‌که حجره‌ی من رو به شرق بود. تقریباً هم مخروبه بود. من فروردین را در آن‌جا به‌طور طبیعی مطالعه می‌کردم و می‌خوابیدم. اردیبهشت هم مقداری قابل تحمل بود ولی دیگر از خرداد امکان استفاده از حجره نبود. گرما واقعا کشنده بود، وقتی

می‌خواستم بروم از حجره کتاب بردارم مثل این بود که با دست نان را از داخل تنور بر می‌دارم، در اقل وقت و سریع.

با این تعاریف این جشن افتاده بود به این موقع، در بغداد و بصره و نجف، گرما تلفات هم گرفته بود، ما بعد از شب نشستیم، شربت هم درست شد، آقا شیخ حیدر علی اصفهانی که کتابی هم نوشته به نام «شناسنامه‌ی خر» آمد. مدیر مدرسه‌مان، مرحوم آقا سید اسماعیل اصفهانی هم آنجا بود، به آقا شیخ علی گفت: آقا شب نمی‌گذره، حرفی داری بگو، ایشان یک تکه کاغذ روزنامه در آورد. عکس یک دختر بود که زیرش نوشته بود «اجمل بنات عصرها» زیباترین دختر روزگار. گفت: آقایان من درباره‌ی این عکس از شما سوالی می‌کنم؛ اگر شما را مخیر کنند بین این‌که با این دختر به طور مشروع و قانونی ازدواج کنید - از همان اولین لحظه ملاقات عقد جاری شود و حتی یک لحظه هم خلاف شرع نباشد - و هزار سال هم زندگی کنید. با کمال خوشرویی و بدون غصه، یا این‌که جمال علی (علیه السلام) را مستحیباً زیارت و ملاقات کنید. کدام را انتخاب می‌کنید؟ سوال خیلی حساب شده بود. طرف دختر حلال بود و زیارت علی (علیه السلام) هم مستحیبی.

گفت آقایان واقعیت را بگویید. جا نماز آب نکشید، عجله نکنید، درست جواب دهید. اول کاغذ را مدیر مدرسه گرفت و نگاه کرد و خطاب به پسرش که در کنارش نشسته بود با لهجه اصفهانی گفت: سید محمد! ما یک چیزی بگوئیم نری به مادرت بگوئی‌ها؟

معلوم شد نظر آقا چیست؟ شاگرد اول ما نمره اش را گرفت! همه زدند زیر خنده. کاغذ را به دومی دادند. نگاهی به عکس کرد و گفت: آقا شیخ علی، اختیار داری، وقتی آقا «مدیر مدرسه» این‌طور فرمودند مگر ما قدرت داریم که خلافتش را بگوئیم. آقا فرمودند دیگه! خوب در هر تکه خنده راه می‌افتاد. نفر سوم گفت: آقا شیخ حیدر این روایت از امام علی (علیه السلام) معروف است که فرموده‌اند: «یا حارث حمدانی من یمت یرنی» ای حارث حمدانی هر کس بمیرد مرا ملاقات می‌کند. پس ما این‌شالله در موقعش جمال علی (علیه السلام) را ملاقات می‌کنیم! باز هم همه زدند زیر خنده، خوب ذوق بودند. واقعاً سوال مشکلی بود. یکی از آقایان گفت: آقا شیخ حیدر گفتی زیارت آقا مستحیبی است؟ گفتی آن هم شرعی صد در صد؟ آقا شیخ حیدر گفت: بلی گفت: والله چه عرض کنم. (باز هم خنده‌ی حضار) نفر پنجم من بودم. این کاغذ را دادند دست من. دیدم که نمی‌توانم نگاه کنم، کاغذ را رد کردم به نفر بعدی، گفتم: من یک لحظه دیدار علی (علیه السلام) را به هزاران سال زناشویی با این زن نمی‌دهم. یک وقت دیدم یک حالت خیلی عجیبی دست داد. تا آن وقت چنین حالتی ندیده بودم. شبیه به خواب و بیهوشی بلند شدم. اول شب قلب الاسد وارد حجره‌ام شدم، حالت غیر عادی، حجره رو به مشرق دیگر نفهمیدم، یکبار به حالتی دست یافتم. یک دفعه دیدم یک اتاق بزرگی است یک آقای نشسته در صدر مجلس، تمام علامات و قیافه‌ای که شیعه و سنی درباره امام علی (علیه السلام) نوشته در این مرد موجود است. یک جوانی پیش من در سمت راستم نشسته بود.

پرسیدم این آقا کیست؟ گفت: **این آقا خود علی (علیه السلام) است.** من سیر او را نگاه کردم. آدم بیرون، رفتم همان جلسه، کاغذ رسیده بود دست نفر نهم یا دهم، رنگم پریده بود. نمی دانم شاید مرحوم شمس آبادی بود خطاب به من گفت: آقا شیخ محمد تقی شما کجا رفتید و آمدید؟ نمی خواستم ماجرا را بگویم، اگر بگم عیششون به هم می خوره، اصرار کردند و من بالاخره قضیه را گفتم و ماجرا را شرح دادم، خیلی منقلب شدند. خدا رحمت کند آقا سید اسماعیل (مدیر) را خطاب به آقا شیخ حیدر گفت: آقا دیگر از این شوخی ها نکن، ما را بد آزمایش کردی. این از خاطرات بزرگ زندگی من است. امید است که این نوع عفت ها و تقواها به جامعه ی ما برگردد تا جامعه ی اسلامی ره صدساله را یک شبه طی کند. موفق باشید.